

مقاله دهم ، منوچهر جمالی

خرد ، در هر انسانی ، اصل سامان دهنده جامعه است

خرد با کشش نوای دلپذیرش ، جهان را میآراید
آسن خرد = خرد نی نواز

گوهر خردانسان ، موسیقائیت

گوش+ سرود خرد ، خردی که سرود نای خرد را، میشنود

تصویر آنها از خرد ، برضد سراسر مفاهیمیست که ما امروزه از « خرد » و یا از « عقل » داریم . آنها هم خرد را در هر انسانی ، تابش مستقیم اصل کیهانی خرد میدیدند ، و هم خرد انسان را ، پیدایشی از « کل وجود انسان » می دیدند .

در الهیات زرتشتی ، خویشکاری « خرد » را به « گزیدن یا برگزیدن » کاسته اند . ولی در اصل ، خویشکاری یا کار گوهری خرد ، « سامان دهی » بوده است . به عبارت دیگر ، خویشکاری گوهری خرد هر انسانی ، آراستن و نظم دادن و اندازه و معیار بودن در زندگی است . « سامان » چنانچه در بررسی نشان داده میشود ، نای بوده است، و نای ، در بندهشن « واحد سنجش » است ، مانند « گز و متر » . افزوده براین نوای نای ، با کشش خود ، مردمان را میآراسته است و گردهم میآورده است . از این رو « نییدن » به معنای اداره کردن و رهبری کردن بوده است . و يك نام نای نیز « سنگ = آسنگ = آسن » بوده است . بدینسان « آسن خرد » ، خرد نی نوازی بوده است که با نوایش بن آراستن جهان بوده است و اصل اندازه و سنجش بوده است . به همین علت

گفته می‌شده است که « آسن خرد » ، جهان را می‌آفریند ، و جهان را سامان می‌دهد . آنچه در بالا ، بطور کوتاه بدان اشاره شد ، در بررسی گسترده تری گشوده می‌شود .

« سامان » ، در پهلوی (فریدون و همن) به معنای حد و سرحد است . ولی در برهان قاطع ، گستره معانی دیگری از آن باقی مانده است . ۱- طرف و کنار و حد ۲- نشانه و اندازه و ۳- تربیت و اسباب و آرایش و « به مرور ساختن چیزها » ، و ساختن کارها و نظام و رواج آن . در کردی « سامه » ، به معنای پیمان و پناهگاه است . پیمان ، نهادن اندازه و طبعاً ایجاد حد ، در رابطه یا روابط ویژه ای بوده است . سامان در کردی ، به معنای دارائی و امنیت و امان است . سامان در لغت نامه ، به معنای شهر و قصبه و بلاد + نشانه گاه و حد هرزمین + آرام و سکون و قرار و نظام و آرایش نیز آمده است . علت اینکه به شهر ، « سامان » گفته می‌شده است این بوده است که شهر ، هنگامی به وجود می‌آید و بقا دارد که در معاملات و اندیشه ها و گفتارها ، با خرد ورزی انسانها ، اندازه و حد نهاده شود .

این معانی همه ، خوشه تصویر نخستین سامان و سام است که در تحفه حکیم موعمن و مخزن الادویه باقیمانده است . در تحفه که همان عبارات مخزن الادویه با تفاوتی ناچیز تکرار می‌شود ، می‌آید که « سامان ، اسم فارسی نوعی از بردیست بسیار نرم و باریک و میابل به زردی و از او ، حصیر ترتیب می‌دهند . سرد و خشک ، و جلوس بر او ، باعث فرح » . در صیدنه ابوریحان می‌آید که « اهل خراسان ، بردی را لخ گویند » . « لخ » همان لوخ است ، که به آن دوخ و روخ هم گفته می‌شود که « نی » باشد . در کردی به سور آماده شدن خرمن ، « خه رمان لوخانه یا خه رمان لوخه » می‌گویند . البته « لوخن » نام ماه است . « لوخن » ، سبک شده « لوخ + نای » است ، و به معنای « نای بزرگ = کرنا » است . و این نشان می‌دهد که « ماه » ، نی شمرده می‌شده است . چنانچه نام مازندران ، « مزنای » بوده است که به معنای « نای ماه ، یا نای بزرگ ، ماه نی نواز » است . این ماه (خره = ارکه) است

که با نوایش ، جهان را میآفریند و میآراید . از واژه « روح » هم ، واژه « روح » عبری برآمده است (چون نوای نای ، برابر با باد گرفته میشد ، که ریح و روح باشد) ، و هم نام سیمرغ که « رُخ » باشد . « برد » که نی باشد ، همان واژه است که از آن « پرده موسیقی » ساخته شده است . و این همان واژه است که نام آوازخوانان ژرمنی در قرون میانه (بارد) شده است . واژه « برد » در بدایع اللغه ، به معنای « سنگ » هم هست که به قول نویسندگان این لغت نامه ، خواص شهر سندنجد ، سنگ را « كچك » میگویند . این برابری واژه های برد = سنگ = کچه ما را به کشف بسیاری نکات راهنمایی میکند . برای توضیح بدان اشاره میشود که کانیا ، هم معنای زن و هم معنای نی دارد . در عربی « برت » به معنای دلیل و رهنماست . فیروز آبادی (قاموس المحيط) لغت « برت » را به معنای « تبرزد » تفسیر کرده است . علت هم اینست که تبرزد ، افشرد نی است . و در پهلوی و پارسی باستان « نییدن » ، به معنای رهبری کردن و اداره کردنست . نوای نی ، همه انسانها را با کشش ، میآراید و دلالت و رهبری میکند . در سانسکریت سنکه sankhe بوق و صدف میباشد که هندوان هنگام نیایش مینوازند . کچه که دختر جوان و باکره باشد ، نام این زنخدا بوده است و سنگ ، که در پارسی باستان آسنگ نوشته میشود ، و تبدیل به « آسن » شده است ، همان خره = ارکه است ، و رد پایش در واژه « سانقه » باقی مانده است که پرسپاوشان میباشد ، و نامش در عربی « دم الاخوین » میباشد که « خون همزادان » باشد که کنارودرون چاهها میروید . و سنگ ، در بندهشن به ابر سیاه و برق هر دو ، سنگ گفته میشود . و ابر سیاه و برق ، سیمرغ میباشد . در عربی هم دیده میشود که حجر = سنگ (با آنکه زیر و زبر واژه حجر ، اندکی تغییر داده میشود) تصویرست دارای همین برآیندها . حجر به معنای ۱- شرم مرد و شرم زن است ، که همان پیوند نرینگی با مادینگی بوده است ، یعنی خود زاست) و ۲- به معنای عقل و خرد و فرزاندگی و ۳- کنار است (که همان حد باشد) .

حجر به معنای ، چشم خانه است . البته این حجر ، معرب « اگر است » است ، که این همانی با « آذر + آور » دارد .

اگر به معنای سرین و تهیگاه است که زهدان باشد . آذر بنا بر دستنویس ۴۱۰ ، بانوی با بینش ، و زهدان است . این آذر = اگر = آور ، را که هم به معنای تخمدان (سرچشمه زندگی) و هم به معنای آتش بود ، موبدان از معنای اصلیش ، منحرف ساختند . پرستش آتش یا آذر ، چیزی جز پرستش « اصل زندگی » نبود . در عربستان ، بجای « آتش پرستی موبدان زرتشتی » ، حجر (سنگ) نشست . سنگ یا حجر که بیان « پیوند بن نرینگی و مادینگی جهان » ، یعنی « مهر نخستین » بود ، معنای اصلیش را گم کرد . همانسان که در ایران ، در اثر تحریفات موبدان ، معنای اصلی آتش یا آذر که « بن زندگی » باشد ، گم شده است . پرستش آتش ، به معنای آن بوده است که « زندگی ، مقدس است » . همانسان محمد رسول الله ، می پنداشت که عربان ، سنگ را می پرستند ، ولی نمیدانست که « سنگ » ، نماد اوج « عشق کیهانی » بود ، و این معنا در فارسی ، در شکل سنگم و سنگمبر (= اتصال و امتزاج دو کس یا دو چیز) باقی مانده است . و « حجر الاسود » ی که امروزه همه حاجیان می بوسند ، نمیدانند که « نماد عشق نخستین ، که عشق بهرام و سیمرغ یا ارونگ و گلشاه میباشد » می بوسند . اکنون این حجر اسود از معنای اصلیش ، تهی شده است و آن سنگ را برای آن می بوسند که محمد ، بنام الله ، « امر به بوسیدن آن » کرده است . « تسلیم شدن به قدرت الله » ، جانشین « اتصال به عشق نخستین » شده است .

به همین شکل ، معنای آتش و جشن های گاهنبار (که همه همین آتشها بوده اند) در اثر تحریفات موبدان ، از معنای ژرفی که داشته ، تهی شده اند .

سنگ = سائقه همان بهروج الصنم یا عشق نخستین است ، که جهان و انسان از آن پیدایش می یابد . به همین علت در ادبیات ایران ، سنگ ، آمیختگی نرینه و مادینه است . در کردی ، که چا چاو ، و کچنه ، به معنای مردمک چشمست . چشم ، این همانی با

سیمرغ دارد (هم در شکل ماه ، و هم در شکل خورشید) . در فارسی چشم ، همان چشمه است ، که آب از آن میجوشد . در عربی ، چشم ، عین است ، که به معنای چشمه و چاه است . عین ، معرب « آینه » است که هم‌ریشه واژه « آدینگ » در بلوچی ، و دین در کردی است (که به معنای دیدن و زائیدن است . و در کردی چاو (که همان schau آلمانی و انگلیسی show است) از واژه چاه می‌آید . روشنی (نگاه) از آب و تاریکی میزاید . مقصود از بررسی واژه سامان و سامه (پیمان) و پیوندش با برد و سنگ و کچه ، آن بود که از خوشه معانی این واژه ها مشخص گردد که سامان ، در اصل همان « نای » بوده است ، که هم ابزار موسیقی شمرده می‌شده است و کشش نوایش ، دلیل و راهبر و سامان دهنده بوده است ، و هم « واحد اندازه گیری درازا » بوده است و هم واحد « پیمانه گیری » است . در واقع « نای » معنای « اندازه » و هم معنای « آراستن با کشش نوائی » رداشته است . و درست دیده می‌شود که نای = سامان = سنگ = آسن = سیمرغ (کچه) را داشته است . از این رو « آسن خرد » ، به معنای « خردی که بن هستی است + خرد نی نواز + خردی که نای است » می‌باشد . همانندی خرد با نی ، در اشعار مولوی باقی مانده است ، چنانچه گوید :

« ای خرد دوک سار ، تار خیالی بریس »

خرد ، همانند دوکست که تار خیال میریسد . خرد ، تار لطیف و باریک و نازک میریسد . دوک که همان دوخ است ، نی می‌باشد و دوک را از نی می‌ساخته اند . خرد ، رشته می‌کند که همه چیز را به هم می‌پیوندند . در بالای دوک ، فلکه ایست که نامش بادریس است ، چون همه رشته های آنجا گرد هم می‌آیند و درست نام دیگر این بادریس ، « سنگور » است و در اینجا بخوبی میتوان دید که پیشوند « سنگ » همان معنای باد را دارد که عشق و همبستگی باشد . پس سامان که نی است ، همان خود « آسن خرد » است . پس گوهر « آسن خرد » ، آنست که اندازه می‌گذارد ، و واحد اندازه است ، و با اندازه ای که از بن هستی کیهان برخاسته ،

تعیین حدود میکند ، و از سوی دیگر ، با کشش ، انسانها را به همین « رفتارهای با اندازه » میکشد . این خرد هر انسانی که گوهر « اندازه و کشش » دارد ، بکلی برضد مفهوم « الله امر دهنده و نهی کننده است » . « خرد که جامعه و شهر و حکومت را سامان میدهد » ، این ساماندهی ، گوهر آنست ، و خرد همه انسانها ، که تابش خره کیهانیست (خره + تاو = خرد) این ویژگی را در گوهرش که متصل به اصل کیهانیش هست ، دارد . ادیان سامی و نوری ، این معانی اصلی را ، به کلی نادیده گرفتند ، و آنها را بنام جاهلیت و خرافات و شرك و ... محکوم و ملعون ساختند .